- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱ - ۵
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

سال چهاردهم

۳شنبه ۲۸ تیر ۱۴۰۱

۱۹ ذی‌الحجه ۱۴۴۳

شماره ۳۷۱۵

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

رطوبت هوا ۲۱٪ | ۳۸° ۲۳°

صبح ۲۷ | ظهر ۳۸

عصر ۳۰ | شب ۳۷

اذان ظهر ۱۲:۳۷:۵۲ | نیمه شب شرعی ۲۳:۴۶:۳۱

غروب آفتاب ۱۹:۴۷:۱۵ | اذان صبح فردا ۰۳:۴۶:۵۲

اذان مغرب ۲۰:۰۷:۵۶ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۲۹:۱۳

حدیث روز

پیامبر اعظم(ص)

الصدقة علی القرابة صدقة و صلة

صدقه دادن به خویشاوندان، هم صدقه است و هم صله رحم.

المعجم الکبیر، ج۶، ص۲۷۵.

مرکز مشاورهٔ دکتر رومُبلی

دو و نیم بهتر است از ۱۰!

رضا احسان پور
نویسنده شاعر و طنزپرداز

مجید خم شد و برای پنجمین بار از روی میز دکتر چند دستمال کاغذی برداشت و سر و صورت خیس از عرقش را خشک کرد. دکتر گفت: «همیشه این قدر گرمایی هستی؟» مجید گفت: «هم بله، هم نه.» دکتر که جواب روشنی نگرفته بود، بی خیال قضیه عرق کردن شد و گفت «خب! داشتی می گفتی.» مجید دستمال خیس را توی دستش مشت کرد و گفت: «تا کجایش را گفتم؟» دکتر نگاهی به یادداشت هایش کرد و گفت «اینکه مادر و پدرت ازت طلبکارند.» مجید دستمال مشت شده را باز کرد و همان طور که آن را روی زانویش، صاف و مجددا مربعی تا می زد گفت: «آهان، بله، دیروز مادرم داشت می گفت هم سن و سال های تو الان پنج بچه دارند ولی تو هنوز رفتارهات بچگانه است.» دکتر نگاهی به بالای کاغذ که تاریخ تولد مجید را نوشته بود کرد و گفت «متولد ۶۴ بودی دیگر، نه؟» مجید گفت: «شمسی؟» دکتر دلش می خواست بگوید: «پ ن پ، قمری؟» ولی یکی از آن لبخندهای مصنوعی اش را به زور نشاند روی صورتش و گفت «بله. شمسی!» مجید گفت: «شوخی کردم دکتر. نگرفتی؟ الان جا داشت بگویی پ ن پ قمری؟!» دکتر با زور بیشتری لبخند ماسیده اش را تبدیل به خنده کرد و گفت: «چه بانمک. خب... یعنی مادر محترم انتظار دارد تو با این سن، پنج بچه داشته باشی. خودشان چند سالگی ازدواج کرده اند؟» مجید که نگاهش به جعبه دستمال کاغذی خیره مانده بود، بدون توجه به سؤال دکتر گفت: «حالا باز به مادرم، پدرم انتظار دارد نوه هم داشته باشم.» دکتر داشت مجید را با پنج فرزند و حداقل ۱۰ نوه تصور می کرد که مجید گفت: «آدم اگر به یکی پول بدهکار باشد، تهش می افتد زندان ولی من که این همه تولید مثل به پدر و مادرم بدهکارم باید چه کار کنم؟» دکتر گفت: «البته تولید همه شان هم که بر عهده تو نیست؛ نوه ها با بچه هاست.» مجید کمی مکث کرد و گفت: «تا حالا به این قضیه این جوری نگاه نکرده بودم. راست می گویی دکتر.» دکتر که تغییر حالت چهره مجید را دید، تا تنور داغ بود چسباند که «همان پنج فرزند را هم، اگر بدون تبعیض جنسیتی بین زن و شوهر بخواهیم قسمت کنیم، نصفش با همسر آینده محترمت است.» مجید خم شد و جعبه دستمال را برداشت، گذاشت روی پایش و گفت: «پنج تقسیم بر دو می شود دو و نیم، آن نصفه چه؟» دکتر گفت: «حالا فقط مشکل همان نصفه است؟ به نیمه پر لیوان نگاه کن. الان از حداقل ۱۰ رسیدی به دو و نیم.» مجید لبخندی زد و گفت: «جهنم و ضرر. آن نصفه زنم هم مال من. به هر حال مرد باید حامی زنش باشد. الان شدیم سه دو به نفع زنم.» دکتر گفت: «گفتی یک برادر دوقلو داری. خب اگر دوقلوزایی در خانواده تان ارثی باشد و زنی بگیری که او هم دوقلو باشد، احتمال اینکه چهار تا از این پنج تا را یک جا در دو مرحله تولید کنید هست.» مجید گل از گلش شکفت و گفت: «حتی ممکن است چهار قلو باشند، یا یک سه قلو و یک دوقلو.» دکتر گفت: «یا حتی پنج قلو.» مجید چند دستمال بیرون آورد، تا کرد، توی جیبش گذاشت و گفت: «اتفاقا یکی از همکلاسی هام دوقلوست. خیلی ازش خوشم نمی آید ولی...» دکتر نگاهی به ساعت کرد و گفت: «ولی ندارد. تو برو جلو، عشق به مرور ساخته می شود. یک وقت مشاوره ازدواج هم از خانم منشی بگیر که حالا که همه مشکلات حل شد، از این به بعد بهت مشاوره ازدواج بدهم.»

دیدگاه

از مهاجرت نخبگان تا کوچ شرکت های دانش بنیان

غلامرضا بنی اسدی- روزنامه نگار| تلخ و تلخ تر از تلخ را اگر بخواهیم مصداق یابی کنیم، به دو گزاره خبری خواهیم رسید. تلخ، خبر مهاجرت نخبگان و صاحبان استعداد و ظرفیت های سرشار است. از بس شنیده ایم، برایمان عادی شده است. اصلا به فوق العادگی شرایط و تاراج سرمایه های واقعی را احساس نمی کنیم، حتی هو هوی تندبادی که برخاسته است، هم به گوشمان نمی رسد. تاسف بار است این، اما تاسف بارتر و به دیگر معنا، تلخ تر از تلخ را باید این خبر دانست که رئیس جدید سازمان جهاددانشگاهی اعلام می کند: «از مهاجرت نخبگان به مهاجرت شرکت های دانش بنیان رسیده ایم.» روح ا... دهقانی فیروزآبادی با انتقاد از روند رو به رشد مهاجرت نخبگان می گوید: «این رویه اکنون در سایه حمایت هایی که از شرکت های دانش بنیان در کشورهای دیگر به ویژه کشورهای همسایه و عربی می شود و در غفلت مسئولان، به مهاجرت دسته جمعی نخبگان در قالب شرکت های دانش بنیان رسیده است.»

حرف های او مثل خنجر در جان می نشیند و به فریاد می آورد آدمی را که چرا باید چنین باشد؟ چرا آنانی که باید، به فکر این ایلغار دانش و نخبگان نیستند، آن هم در سالی که تاکید راهبردی رهبر معظم انقلاب، بر توجه به دانش بنیان هاست؟ ادامه خبر را بخوانید. وی معتقد است که کشورمان نیازمند شکل گیری یک نظام تولید ارزش و ثروت و قرار گرفتن هر یک از اجزای این زنجیره سر جای خود است و می گوید: «در حال حاضر در کشورمان، همه اجزای یک زنجیره تولید ارزش شامل اندیشکده ها، کرسی های آزاداندیشی، دانشگاه ها و مراکز علمی، مراکز فناوری، پژوهشکده های فناوری و شرکت های دانش بنیان، مراکز نوآوری و تولیدکنندگان و بازار وجود دارند اما این ها به شکل منظم پشت سر یکدیگر قرار نگرفته اند.» خب، چه کسی باید این زنجیره را مهندسی کند؟ چه نهادی باید نظم را اندام واره ای کند تا به نتایج مورد نیاز برسیم؟ بی شک مردم کوچه و بازار که نباید چنین کنند. هرچه هست، برمی گردد به دولت و نهادهای حاکمیتی. آن ها هستند که باید با بسترسازی برای استفاده از ظرفیت نخبگان و دانش بنیان ها، فضا و زمینه را برای ماندن آنان و امکان تبدیل ایده هایشان را به کالا و ارزش افزوده فراهم کنند. بدون فراهم سازی امکانات و تدبیر شرایط، شعار توسعه دانش بنیان ها به نتیجه نخواهد رسید. زنجیره کار باید کامل باشد. ظرفیت استفاده از تولید دانش بنیان، باید ایجاد و برای بازاریابی جهانی آن هم اقدام شود. این گونه شاید بتوانیم از تلخی خبرهایی از این دست تا حدودی بکاهیم. این کار هم نیازمند آن است که تکانی به خودشان بدهند مسئولان.

به روایت دیگران

دایی اساعه ادب به وزیر را تکذیب کرد

دیروز انتشار ویدئویی از دیدار علی دایی با حمید سجادی وزیر ورزش و جوانان باعث شد برخی کاربران مدعی شوند علی دایی به دلیل بلند نشدن از صندلی به وزیر ورزش اساعه ادب کرده است.

اما دایی در گفت وگویی بار این حواشی گفت: اصلا چنین موضوعی نبوده است. من در هواپیما و پیش از مراسم، وزیر ورزش را دیدم و بسیار با هم سلام و علیک کردیم و صحبت داشتیم. در پرواز به کیش صندلی وزیر نزدیک به صندلی من بود. متاسفانه برخی با مطرح کردن این حرف و حدیث ها می خواهند موضوعات را لوث کنند.

روایت از شخص

احتمال گریستن ما بسیار است

روایتی درباره خسرو شکیبایی به مناسبت سالروز درگذشت این هنرمند فقید

جلال حاجی زاده| به یاد او دیوان گشودم که حافظ جان گفت: «به حُسن و خُلق و وفا کس به یار ما نرسد/ تو را در این سخن انکار کار ما نرسد...». این بیت تمام حرف بود. همه آنچه که نمی توان در بیان خسرو جان شکیبایی گفت. مردی که اگر نبود، خانه عشق همیشه یک پنجره کم می داشت. در سینما خبری از حمید هامون و جهانِ «کاغذ بی خط» و برادر شاعر «پری» و پدر آهنگ ساز «خواهران غریب» نبود و سفره بزرگ سینما «سالاد فصل» نداشت.

مهرجویی که با مهربانان زیادی فیلم ها ساخته است و در شش فیلم در مقام کارگردان شانه به شانه با شکیبایی همکاری داشته است می گوید: «خسرو یک آدم حرفه ای درجه یک بود. مهم تر از همه اینکه او به عنوان یک هنرپیشه اصلا حسود نبود. هنرپیشه ها اغلب خودشیفته اند و چشم ندارند دیگران را ببینند ولی این حس در این آدم مطلقا وجود نداشت. حاضر بود با جان و دل برای کسی که روبه رویش بازی می کند ساعت ها وقت بگذارد، بالا برود و پایین بیاید تا طرف بتواند کارش را خوب انجام بدهد.» کیومرث پوراحمد هم که دو فیلم ماندگار با نقش اولی شکیبایی ساخته است، درباره عمو رحیمِ «اتوبوس شب» می گوید: «غیرقابل رقابت بود و رقیب هیچ کس نبود.» در میان این نیکو گفتن ها و نیکو شنیدن ها مسعود کیمیایی که با فیلم «خط قرمز» در ۱۳۶۰ باعث و بانی ورود شکیبایی به سینما شد بیش از همه ابراز دلتنگی می کند و با بغضی که تا چشمانش بالا آمده است می گوید: «مردم حافظه خوبی درباره اشخاص دارند. خسرو شکیبایی بیش از اندازه محبوب است. مردم خیلی او را دوست دارند. بهترین چیز برای یک انسان درون خوب است که او داشت. همین خصلت هم او را تا به امروز زنده نگه داشته است.»

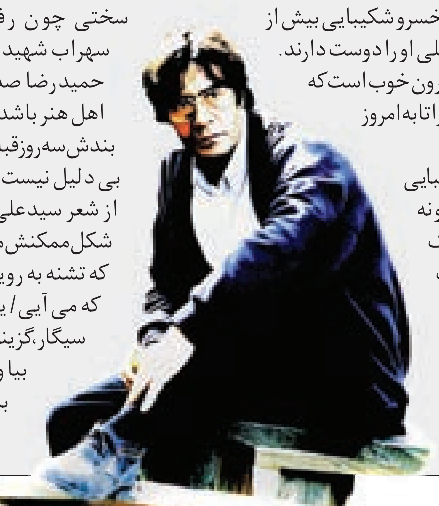

و اما عمو خسرو؟ چطور خسرو شکیبایی می شود عمو خسرو؟ اینجا عمو نه به معنای برادر پدر است، نه یک نفر که شانه های پهنش نصف یک کوچه را سایه می کند و نه لفظی برای احترام به عدد عمر. «عمو» اینجا برای آن قبل خسرو نشسته است که نام کوچک به تنهایی نیاید.

ما و دیگرانی که خودمان را به او نزدیک می بینیم و با او صمیمیتی بی سند داریم احساس می کنیم با او رفاقت کرده ایم و او با ما رفیق بوده است. از این رو به خودمان اجازه می دهیم او را با نام کوچکش «خسرو» صدا بزنیم ولی به خودمان اجازه نمی دهیم این اسم را تنها صدا بزنیم برای همین قبلش یک عمومی گذاریم که نشانه حیا و حرمت بین ما و اوست. و این عمومی تواند هر جایی معنایی پیدا کند. در خانواده تئاتر و سینما هم خیلی ها به او عمو خسرو می گفتند که در این خانواده «عمو» غیر از حیا و حرمت به معنای استاد هم هست. یک استاد و یک مراد که می توان دست روی شانه اش گذاشت.

شاعرانه زندگی کردن، زندگی را شدید می کند اما از درون، آدمی را جوهردار می سازد. عمو خسرو که حتما در خلوت های شبانه اش شعرها نوشته است که برای کسی نخوانده یکی از کمیاب آدم هایی است که شاعرانه زندگی کرده است. خیلی از شعرها که این روزها ورد زبان نشستن هاست با صدای او شنیده شده اند.

او صدای شعر بود و شاعرانه زندگی کرد. در «حجم سبز» و «صدای پای آب» صدای سهراب شد در «پری خوانی» فروغ را در دکشید و در «نشانی ها» و «نامه ها» با شعرهای بلند سیدعلی صالحی تا خواب سرچشمه رفت.

عمو خسرو که هنوز زنده است و هر روز با دیالوگ های دلاویزش در چشم ما می نشیند در ۲۸ تیرماه سیزده سال پیش از کارزار این جهان رفت تا در کنار رفتن های سختی چون رفتن حمید سمندریان، سهراب شهید ثالث، عباس کیارستمی و حمیدرضا صدر تیرماه سوگواره سخت اهل هنر باشد. سوگواره ای که در آخرین بندش سه روز قبل به اسماعیل شنگله رسید. بی دلیل نیست که عمو خسرو این قسمت از شعر سیدعلی صالحی را در غمگین تر شکل ممکنش می خواند: «حالا مهم نیست که تشنه به رویای آب می میریم/ از خانه که می آیی/ یک دستمال سفید پاکتی سیگار، گزینه شعر فروغ و تحملی طولانی بیاور/ احتمال گریستن ما بسیار است».

روایت روز

خندوانه؛ چند قسمت باقی مانده و دیگر هیچ!

سید محمدرضا هاشمی| اگر بخواهیم جدولی از برنامه های پرحاشیه صداوسیما در سال های اخیر بسازیم، اسم «خندوانه» در صدر جدول است. از سال ۱۳۹۴ که فصل اول خندوانه پخش شد تا همین امروز که ظاهرا چند قسمت تا پایان فصل هشتم آن بیشتر نمانده، حاشیه های بسیار داشته است؛ حاشیه هایی که گاهی میهمان ها دلیل آن بوده اند و گاهی خود رامبد جوان که کارگردان و مجری آن است. همین چند روز پیش در یکی از مسابقات خندوانه، رامبد نام «وریا» کاپیتان سابق استقلال را از تخته پاک کرد و به جای آن نوشت «وحید» تا احیانا خللی در پخش برنامه ایجاد نشود. هرچند با بیانیه شبکه «نسیم» معلوم شد نگرانی رامبد بی اساس است و او سرخود چنین کاری کرده است. بعد از این، محمد بحرانی، صداپیشه «جناب خان»، عروسک پرطرفدار این روزهای تلویزیون، در پستی اینستاگرامی نوشت: «ضبط خندوانه تمام شده و معلوم نیست که اصلا ساخته بشه یا نه و معلوم نیست اگر ساخته بشه من در خندوانه باشم یا نه.» به نظر می رسد که خندوانه هم به سرنوشت دیگر برنامه های سرگرم کننده تلویزیون دچار شده است. برنامه هایی که در ساعت پخش، همان مخاطب حداقلی را پای تلویزیون می کشاند. بحرانی در ادامه به ماجرای تولد فرزند رامبد در کانادا اشاره کرده و نوشته است: «خیلی اوقات، بیش از شما منتقد رامبد بوده و بارها و بارها بحث های تندی با هم داشته ایم. اما خدا را شاهد می گیرم که او (رامبد جوان) بزرگ ترین انگیزه را برای ساخت یک برنامه درست، با کیفیت و جذاب داشت.» به هر حال ساخت یک برنامه تلویزیونی در طول هفت سال کار آسانی نیست، هرچند که دیدن برخی تناقضات در گفتار و رفتار آدم ها تأثیر زیادی بر ذهنیت ما از افراد بر جای می گذارد. اما تیم «خندوانه» در طول این سال ها زحمت زیادی برای خنداندن و شاد کردن دل مردم کشیده است و مردم هم ثابت کرده اند قدردان هستند و نیکی را فراموش نمی کنند. به نظر می رسد در روزهایی که ما آن را تجربه می کنیم، تلویزیون بیش از هر وقت دیگری باید به ساخت برنامه های جذاب و پرانرژی برای مردم توجه کند و به جای پخش تکراری «جومونگ»، «ستایش»، «بچه مهندس» و سری برنامه های طنز رضا عطاران با دعوت از هنرمندان کاربلد و شنیدن حرف های آن ها برنامه هایی بسازد که مردم از دیدنش کیفور شوند.

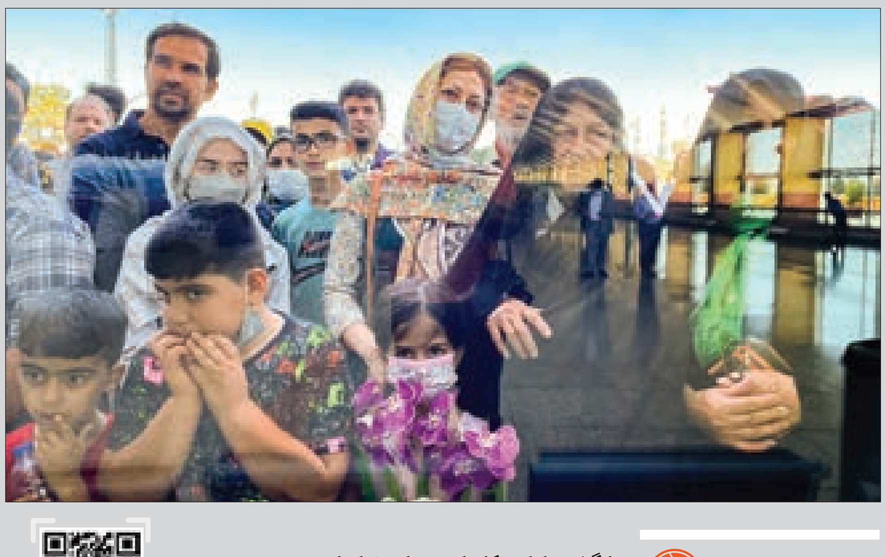

عکس روز

بازگشت اولین کاروان حجاج خراسانی

عکس: محسن بخشنده| فوتوشهر

کارتون شهر

رضا جنگی

شمار بستری شدگان کرونا در خراسان رضوی ۶۵ درصد افزایش پیدا کرد

Instagram

علی محمد مودب

علی محمد مودب، شاعر خراسانی، روز گذشته در صفحه اینستاگرامش، تصویری مرتبط با موضوع غدیر خم به همراه شعری از منظومه تازه منتشر شده اش به نام «خطبه اصغر» منتشر کرد.

گرچه از افهام آن سو تر علی است / فاش گویم اصغر و اکبر، علی است

جز علی نامی برای یاس نیست / جز علی در هیبت عباس نیست...

شوخی بی شوخی

مطلبی با بوی خون

خون هست، ولی کم است

مهدی محمدی|طبق اعلام رسانه های استانی، ذخایر خونی استان به شدت کم شده است و ممکن است در روزهای آینده با کمبود شدید خون روبه رو شویم. برای اینکه شاهد این اتفاق بد نباشیم، سراغ افراد مختلف رفته ایم تا ببینیم برای این کمبود خون چه راهکاری مدنظر دارند.

یک مسئول اقتصادی:

برای اینکه بیماری با کمبود خون روبه رو نشود، باید آن قدر هزینه های درمان را زیاد کنیم که بیمار مدام خون دل بخورد تا با خوردن این خون دل ها، دچار کمبود خون نشود.

یک شرکت لبنی:

ماست پرچربی که هم اکنون تولید می کنیم، غلظتش از دوغ دو سه سال پیش کمتر است. خواستم بگویم داخل خون ها هم آب قاتی کنید تا کم نیاید.

محسن چاوشی:

هر که خون لازم دارد، بیاید جلو تا خونم را در رگ هایش بریزم.

یک نفر در تاکسی:

آقا! من یک آشنا توی بانک خون دارم. می گوید خون خیلی زیاد است، ولی روسای شعب بانک خون همین طور چند صد لیتر، چند صد لیتر به اقوام و خویشاوندانشان خون می دهند، ولی اگر بخواهند به مردم عادی یک سی سی خون هم بدهند، باید یک ضامن کارمند و یک ضامن کاسب ببری.

یک قاتل از زندان:

به نظر من، بهتر است قاتلان عزیز به جای اینکه طرف مقابلشان را تکه تکه کنند، خفه کنند. این طوری خونی ریخته نمی شود و اسراف خون هم رخ نمی دهد.